بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

27/10/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - آیات دال بر برائت شرعیه - آیه «وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ مَا یَتَّقُونَ»

**ادله برائت (وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ مَا یَتَّقُونَ)**

در مورد آیه شریفه **وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ مَا یَتَّقُونَ**

صحبت می کردیم. خب احتمالات مختلفی که در مورد ضلال در مورد اضلال در مورد حتی یبین بهم ما یتقون صحبت شد. اینکه این آیه بخواهد دال بر برائت باشد یکی از دو بیان باید تمام باشد. بیان اول اینکه مراد از ضلالت، معصیت باشد و مفاد آیه این باشد که معصیت هایی که افراد انجام می دهند اگر با علم نباشد حکم معصیت ندارد. قبل از بیان خدا معصیت حکم معصیت ندارد و کأنه این بیانی هست که برای اینکه شارع مقدس تکلیف واقعی را قبل از اینکه بیان نسبت به او صادر بشود از فعلیت انداخته است و یک تکلیف ظاهری حالا بفرمایید از فعلیت انداخته یا از تنجیز انداخته است به هر حال یک تکلیف ظاهری بر خلاف آن تکلیف واقعی جعل کرده است که باعث می شود که آن تکلیف واقعی لزوم اتباع نداشته باشد. این یک بیان.

یک بیان دیگر اینکه این آیه ناظر به این هست که خداوند حکم به ضلالت نمی کند قبل از بیان. و حکم به ضلالت نمی کند را هم باید بگوییم احکام ضلالت را قبل از بیان اجرا نمی کند. یک از احکام ضلالت عقاب است اینکه شارع مقدس تا وقتی که بیان نکند هیچ یک از احکام ضلال را اجرا نمی کند. یکی از آنها ضلالت هست. ولی این آیه همچین ظهوری در احد المعنیین ندارد. مثلا می تواند ضلالت به معنای نفس گمراهی باشد حالا یا به این معنا که خداوند ممکن است شخصی بعد از هدایت دوباره گمراه شود. شخصی که بعد از هدایت گمراه می شود منشأ گمراهی اش خودش است. و الا خدا اعمال را آن چیزهایی را که باید انسان مرتکب شود انجام می دهد. این را توجه بفرمایید ما نمی خواهیم بگوییم که حتی یبین لهم ما یتقون مفاد از این ذیل آیه این است که خداوند وظیفه های مربوط به اعتقادات را برای انسان باید بیان کند تا انسان گمراه نشود. نمی خواهیم الزاما مفاد ذیل را اختصاص بدهیم به وظایف مربوط به اعتقادات بگوییم مفاد آیه این است که گمراه شدن بندگان به شرط این است که بیانی نسبت به وظایف اعتقادی انسان صادر شود. نه آن ذیل بگوییم وظایف عملی را هم شامل می شود ولی ممکن است این باشد که عدم انجام وظایف عملی منشأ انحراف اعتقادی می شود. اینکه ذیل مراد چیست یک بحث است و ذیل حتی یبین لهم ما یتقون خصوص وظایف است، یبین لهم ما یتقون در جلسه قبل عرض کردیم که مراد از ما یتقون خصوص آن چیزهایی که باید پرهیز کنیم نیست مطلق وظایف است آن را حالا الان از آن گذشته ایم. اینکه وظایف را شارع بیان نمی کند و بعد از بیان وظایف انسان ها گمراه می شوند ممکن است مراد از وظایف، وظایف اعتقادی باشد می گوید شارع وظایف اعتقادی را بیان می کند و افراد به این وظایف عمل نکرده و گمراه می شوند ولی ممکن است وظایف عملی هم باشد یعنی فسق و بی تقوایی منشأ انحراف عقیدتی هم ممکن است باشد. می گوید ما اینکه افراد بی تقوا می شوند خدا رحمت کند مرحوم آقای حائری ایشان به درس اخلاق از ایشان نقل کرده اند که خیلی متقاعد نبودند و می گفتند که باید عقائد انسان محکم بشود. کأنه عقائد افراد محکم که شد آنها چیزهایش حل

می شود. در حالی که شاید امر برعکس باشد و خیلی وقت ها انسان اعتقاداتشان فاسد می شود به خاطر اینکه فسق و فجور علنی می کنند. از آن طرف یعنی اگر علنا شخص فسق و فجور نکند آن عقائدش ظالم می ماند. طرف می خواهد آزاد بشود میخواهد همه کارها را بکند متناسب با آن فسق و فجور علنی اعتقادات خود را هم می سازد.

سوال:

پاسخ: بله خیلی وقت ها بحث این هست الآن این شیخ منحرف مؤید که سنی شده است الآن که نه دو سه سال قبل یعنی رسما سنی شده است مشکلات اصلی اش این است که فسق و فجور خاصی در موردش نقل می کنند که در اردن چه مسائلی داشت به خاطر همین فسق و فجور از قول بعضی از سران وزرای اردن کثافت کاری های او را نقل می کردند و الآن شده است جیره خوار عربستان. بعضی افراد اول فاسق می شوند و منحرف می شوند و بعد بی اعتقاد می شوند. این آیه ممکن است ذیل آن حتی یبین لهم ما یتقون ناظر به وظایف عملی باشد ولی می گوید این وظایف عملی که کسی انجام ندهد ممکن است با عث گمراهی اعتقادی شوند. اینکه افراد گمراه اعتقادی می شوند این گمراه اعتقادی نه اینکه به آنها وظیفه را بیان نکرده اند. به آنها وظیفه را بیان کرده اند به وظایف خود عمل نکرده و گمراه و منحرف می شوند. بنابراین لیضل قوما معنایش این است که عقاب نمی کند یا احکام معصیت را دیگر بار نمی کند معلوم نیست مراد این باشد. می تواند اصلا اضلال به همان معنای واقعی خود باشد یعنی قبل از بیان افراد منحرف اعتقادی نمی شوند قبل از بیان وظایف عملی. اصلا این آیه ربطی به بحث برائت و امثال اینها نخواهد داشت. و هیچ اولویتی هم اینجا در کار نیست. مجرد اینکه خداوند گمراهی اعتقادی شرطش این است که بیان خلاصه وظایف عملی شده باشد این لازمه اش این نیست که گمراهی اعتقادی یک مرحله شدیدی است. می گوییم این مرحله شدید که گمراهی اعتقادی است مشروط به این است. حالا اصل عذاب و اصل عاصی شدن ممکن است تحقق داشته باشد. یعنی اگر ما گفتیم قبل از بیان شخص باید احتیاط کند و احتیاط نکند درست نیست. خب این منافات با این ند ارد که قبل از اینکه بیانی صورت گیرد.

البته یک نکته کلی هم اینجا وجود دارد حالا من وارد این بحث نمی شوم و آن این است که استدلال به این آیه شریفه متوقف بر یک مقدمه دیگر هم هست که آن مقدمه هم خیلی واضح نیست بیانی که عرض کردم. آن این است که لیضلّ قوما را انحلالی بیان کنیم. یعنی ...افراد منحل شود. مفاد آیه این بشود که خداوند در مورد هر کسی از قوم در صورتی او را حکم به عاصی بودنش می کند یا احکام عصیان را برایش بار می کند که منه العذاب که برای او بیان بشود. برای شخص بیان بشود. خب اگر این باشد بیان بر شخص، شخص به معنای وصول است. ولی اگر ان حلالی گفتیم بیان بر کل قوم بیان قوم ارسال رسل و انزال کتب است اما اینکه این به یک نفر می رسد یا به یک نفر نمی رسد دیگر کاری ندارد. و از این جهت ممکن است مراد از اضلال قوم، حالا یک احتمالی اینجا وجود دارد که مرحوم شیخ می گوید مال عذاب های دنیوی است ممکن است نکته اش این باشد که لیضل قوما مراد این هست که خداوند احکام اضلال قوم، اضلال قوم آن چیزی احکامی که بما هو قوم هست در دنیا است. در آخرت هر فردی حکم جدا دارد و قوم آنجا دیگر حکم ندارد. ما کان الله لیضل قوما ممکن است

مراد این باشد که خداوند عذاب بنیان کنی که در مورد یک قوم هست که نتیجه اضلال و ضلالت آنها هست این را در صورتی برای یک قوم ارسال می کند مگر بعد از ارسال رسل شبیه و اذا اردنا ان نهلک قریة و امثال اینها است که شرط اهلاک قریه اتمام حجت است برای کل قریه هست که این اتمام حجت با ارسال رسل و انزال کتب حاصل می شود و دیگر به تک تک افراد کار نداشته باشد. این احتمال هم وجود دارد که این آیه اصلا ناظر به عذاب دنیوی باشد عذاب دنیوی که بر قوم نازل می شود. یعنی قوم ممکن است خصوصیت داشته باشد و جنبه انحلالی نداشته باشد. این است که این هم خیلی روشن نیست که نمی خواهم بگویم ظهور در عدم انحلال دارد، ظهور در انحلال ندارد. این اگر عدم انحلال باشد می تواند مفاد آیه شریفه مربوط به این باشد که احکام ضلالت قوم که منه العذاب الدنیوی این احکام بعد از ارسال رسل و انزال کتب نازل می شود. تعبیراتی در مورد اضلال در آیه قرآن شما مراجعه کنید من فرصت نکردم یک مقداری اش را چیز کرده بودم دیده بودم ولی فرصت نکردم این را یک تتبع کامل کنم خیلی وقت ها بحث اضلال و هدایت و امثال اینها را که مطرح می کند همراه آن بحث ارسال رسل و انزال کتب را مطرح می کند. می گوید ارسال رسل باید بشود تا اضلال صورت گیرد. این را حالا ملاحظه بفرمایید مواردی که اضلال را خداوند نسبت می دهد خیلی وقت ها با ارسال رسل و اینها همراه است و این را ملاحظه بفرمایید روشن بشود.

سوال: استاد این بعد از هداهم با آن هدایت در یک مرحله هستند یا نه آن هدایت مقدم بر ...

پاسخ: این را دو جور می شود معنا کرد. یکی اینکه بعد از اینکه هدایت کرد خدا یک قومی را اینکه قوم بخواهد به مراتب بالاتری برسد اینکه این قوم به مراتب بالاتر نرسد اضلال قوم به معنای این نیست سلب آن هدایت نباشد سلب مراتب بالاتر هدایت باشد و آن معنایش این باشد که یک قوم در صورتی هدایت جدید و هدایت بیشتر از او سلب می شود که بیانی از طرف شارع شده باشد. این یک جور.

یک جور دیگر اینکه همان هدایت را هم، اضلال، یعنی اضلال بعد از هدایت. یعنی سلب هدایتی که به او داده ایم. اینکه انسان ها را خدا بعد از اینکه هدایت کرده است ممکن است این هدایت از آنها سلب شود. افراد ممکن است برگردند. می گوید اینکه بعد از هدایت قومی گمراه بشوند یعنی برگردند به آن جاهلیت اولی خود. برگردند به آن چیزی که قبل از هدایت داشتند این شرطش این است که خداوند بیان کرده باشد. حالا چه بیان مراد بیان خصوص وظایف اعتقادی باشد یا اعم از وظایف اعتقادی و وظایف عملی باشد آن خیلی مهم نیست در اینجا.

سوال: در مورد شروع این بود که قوم را می شود خدا عذاب دنیوی کند. ولو بیگناه باشد.

پاسخ: این را که داریم. وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاَ تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّةً

بعضی وقت ها این حالا همه این بحث ها منهای بحث روایی است. آن بحث هایی که می خواهیم طرح کنیم قطع نظر از بحث روایی است و حالا بحث روایی اش را بعدا عرض می کنم. آن این است که بنابراین اینکه این آیه اگر ما بودیم و خود این آیه اینکه

بخواهیم بگوییم این آیه حتما در مورد عذاب اخروی هست روشن نیست. نه به جهت ما کان، به جهت نسبت اضلال به قوم. آن یک بیان دیگر است. آن این است که اضلال چون به قوم نسبت داده شده است معنایش این است که گمراهی این قوم بما هو قوم. و قوم بماهو قوم این ضلالتش این است که یعنی ضلالت پیدا کردنش یعنی عذاب شدن. این به عنوان یک احتمال ممکن است ناظر به عذاب دنیوی باشد. استظهار نمی خواهم این معنا را بکنم این احتمالش وجود دارد در حد احتمال می خواهم عرض کنم.

خب حالا یک نکته اینجا عرض کنم. مرحوم شیخ انصاری در مورد این آیه شریفه می گوید این آیه شریفه اولا مربوط به عذاب دنیوی هست نه مربوط به عذاب های اخروی. حالا شاید به آن تعبیر ما کان الله و امثال اینها استشهاد کرده باشد ممکن است همان بحث خذلان و بحث قوم و امثال اینها به تقریبی که عرض کردم استشهاد کرده باشد یک ادامه دارد می گوید

«**مع ان استلزام توقف الخذلان علی المعرفه للمطلوب لا یکون الا بالفحوی»**

یک همچین عبارتی ایشان د ارد. ایشان می گوید چون مفاد این آیه را ایشان خذلان معنا می کند اضلال را. می گوید اینکه خداوند اضلالش متوقف بر بیان هست توقف آن بر بیان اینکه حالا عذابش هم توقف بر بیان داشته باشد عاصی بودن افراد هم توقف بر بیان داشته باشد این به فحوی متوقف است که خب محشین هم اشکال کرده اند که فحوی ای هم در کار نیست. مجرد اینکه خذلان یک مرتبه شدیدی از انحراف هست یعنی اینکه خدا اصلا کلا از انسان دوری بجوید به طوری که در عذاب اخروی مخلد باشد. لازمه خذلان درست است یک نوع عذاب است ولی مطلق عذاب نیست یک عذاب شدید است. اینکه عذاب شدید دائمی و ابدی متوقف بر بیان باشد این لازمه اش این نیست که صرف الوجود عذاب و اصل عذاب هم متوقف بر بیان باشد. خب اشکالی که در کلمات آقایان هست و وارد هست. مرحوم آقای صدر یک پاسخی می دهند و خیلی پاسخ عجیبی است که ایشان اینجوری بحث را مطرح فرموده اند. من عبارت ایشان را می خوانم در پاسخ این مطلب میگوید

«والانصاف ان هذا الاشکال ایضا فی غیر محله

یعنی اشکال اینکه این آیه عذاب خلاصه نوع خاصی از عذاب را نفی می کند.

و الانصاف ان هذا الاشکال ایضا فی غیر محله فانما ان سلمنا ان المراد بالاضلال

در پاسخ مرحوم شیم

**ان توقف الخذلان و البیان غیر ظاهر الاستلزام للمطلب اللهم الا بالفحوی و الانصاف ان هذا الاشکال ایضا فی غیر محله فاننا ان سلمنا ان المراد بالاضلال نوع خاص من العقاب قلنا ان الخصوصیة ملقات بالارتکاز العرفی**

می گوید این خصوصیت چرا هیچ بیانی نکند.

**کما کان خصوصیة الرسول فی الایة الفرقه ملقات بذلک و العرف یفهم من ذلک تعلیق طبیعی العقاب علی البیان. بلا حاجة الی التمسک بالفحوی و الاولویه حتی یستشکل فی ذلک**

اگر گفتند مرتبه شدید عقاب متوقف بر بیان است این معنایش این است که اصل بیان هم متوقف بر. هیچ بیان هم ندارد. چه جوری عرف القای خصوصیت می کند هیچ توضیحی نمی دهد. عرض کردم حتی فحوی اولویتش یک اشکال دارد. جالب اینجاست ایشان فحوی را می گوید نیازی به فحوی ندارد که اشکال کنیم.

سوال: مثل اینکه مثال بگوییم

پاسخ: از مثال می فهمد امثال اینها.

واقعا اگر گفتند که خداوند عقاب خالدش را قبل از بیان ندارد معنایش این است که اصلا عقاب ندارد. این چه بیانی است نمی فهمم اصلا هیچ با کلمه الانصاف مطلب را خواسته اند تمام کنند خیلی مایه تعجب است. به نظر می رسد که این آیه اگر ما باشیم و این آیه که هیچ اصلا دلالت بر مدعا ندارد. روایت زیادی هم در مسئله هست و حالا این روایت را بخوانیم ببینیم آیا از این روایت چیز خاصی استفاده می شود یا خیر. از این روایات دو تا روایتش را آقای حائری در حاشیه آورده اند. و شش روایت اینجا هست که دو تا را ایشان آورده اند و حالا من همه روایات را می خوانم. دو تایی را که ایشان بحث سندی کرده اند در حدی که ایشان بحث کرده اند بحث می کنیم. به ترتیبی که خودم یادداشت کردم می خوانم از بحث نرم افزار گرفته ام. یکی در قرب الاسناد هست.

عنه که احمد بن محمد بن عیسی

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَیْهِ

یعنی علی الرضا علیه السلام

بِالْقَادِسِیَّةِ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ شَیْ‌ءٍ، وَ أَنَا أُجِلُّکَ،

من خجالت می کشم شما را بزرگ می دانم روم نمی شود که سوال کنم ولیکن

وَ الْخَطْبُ فِیهِ جَلِیلٌ

خطر شدیدی در این مسئله هست

، وَ إِنَّمَا أُرِیدُ فَکَاکَ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ.

به واسطه بحث امامت و امامت کیست و امثال اینها یک توضیح مفصلی دارد که من از پدر در اینجا سوالی کردم و بعد از شما سوال کردم روایت جالبی است و نکته تاریخی از آن استفاده می شود و استفاده می شود که امام رضا دو پسر داشته است. که من در کتاب های دیگر دیده ام که امام جواد تک فرزند بوده است. ولی در این روایت می گوید شما دو پسر دارید و کدام یک از این دو امام هستند؟ حالا یکی از آنها از دنیا رفته بوده و بعد موقع فوت امام چه بوده است که معروف به تک فرزند بوده و سوال این است که از این دو فرزندی که الآن شما دارید. می گوید چون امام رضا اولین بحثی که با واقفه داشتند، واقفه می گفتند که تو عقیم هستی و بچه نداری و امام باید بچه دار باشد. با به دنیا آمدن امام جواد علیه السلام این مشکل حل می شود. خیلی ولادت

امام جواد علیه السلام مسئله مهمی بوده است برای شکست واقفه. ولی در این نقل این هست که دو فرزند امام رضا داشته اند و سوال می کند که کدام یک از این دو فرزند امام هستند؟ امام می گویند که شما عجله نکند وقتش که شد امام تعیین می شود. امام علیه السلام موقعی که نگران و خوف از دنیا رفتن داشته باشد حجت را بر مردم تمام می کند و حجت امام از خودش را تعیین می کند. می گوید

**أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْإِمَامَ الْفَرْضُ عَلَیْهِ وَ الْوَاجِبُ مِنَ اللَّهِ إِذَا خَافَ الْفَوْتَ عَلَی نَفْسِهِ أَنْ یَحْتَجَّ فِی الْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ بِحُجَّةٍ مَعْرُوفَةٍ مُبَیَّنَةٍ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَقُولُ فِی کِتَابِهِ وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ**

البته از این روایت استفاده نمی شود که، البته نکته ای که استفاده می شود این است که حجت باید معروف و مبین باشد. یعنی در خصوص امام این مطلب که خدا به یک حجت معروف مبینه تمسک می کرد و به حجت غیر معروف غیر مبینه استشهاد نمی کند. این ممکن است شما بگویید که از این استفاده می شود که حجت فقط بیان هست که یعنی علم باید انسان داشته باشد و بنابراین. بنابراین این رویت هم ولو تطبیق کرده است به خصوص مسئله امامت ولی از آن استفاده نمی شود که مفاد آیه اختصاص به مسئله امامت دارد. پس بنابراین بتوانیم از این در مسئله احکام فرعیه هم استشهاد کنیم. شاید استدلال خوب باشد به این روایت. ولی یک نکته ای را باید توجه کنید و آن این است که در مورد امام احتیاط عملی نیست. یعنی اینکه نمی شود آدم احتیاط کند و احتیاط در آن معنا ندارد. چون احتیاط عملی نیست بنابراین برای اینکه حجت در مورد امام تمام باشد باید شخص امام مشخص بشود. اینکه بگوید شما احتیاط کنید و یکی از این دو تا را امام بدانید این اعتقاد نیست. اعتقاد باید معین باشد. به خلاف مقام عمل. در مقام عمل می شود انسان احتیاط کند. بنابراین به نظر می رسد از آیه شریفه مفاد قبح عقاب بلا بیان استفاده می شود. مفاد قبح عقاب بلا بیانی که ادله اخباری بر آن وارد است. این را می خواهم بگویم که اگر دلیل اخباری تام باشد اخباری می گوید که خداوند وجوب احتیاط را لازم کرده است. پس بنابراین ما یتقون را که یعنی وظیفه عملی را اینکه انسان خداوند بر بندگان احتجاج کرده است احتجاج خدا بر بندگان متوقف بر بیان است. ولی بیان به عنوان حکم واقعی در خصوص امام باید بیان به حکم واقعی باشد. ولی در آیه موردش اینجور است نه اینکه مجرد اینکه در خصوص امام علیه السلام بیان باید به اعتبار حکم واقعی باشد این لازمه اش این نیست که در تمام موارد هم بیان باید به اعتبار حکم واقعی باشد. چون عرض کردم در مورد امام علیه السلام بیان به احتیاط معنا ندارد. ولی در مورد فروع عملی ممکن است بیان به لسان احتیاط باشد. یعنی خداوند قبل از اینکه بیان کند که شما احتیاط کنید، یا بیان کند تکلیف های واقعی را اعم از این است که، یعنی به هر حال باید یک بیانی باشد تا حجت خداوند تمام باشد حالا چه بیان نسبت به حکم واقعی و چه بیان نسبت به لزوم احتیاط هر یک از اینها باشد هر یک از اینها باشد کافی است برای اینکه حجت خداوند تمام باشد. به نظر می رسد که این روایت خوب هست برای..

سوال: مطلبی که فرمودید در مورد کل اعتقادات می آید دیگر؟ یعنی احتمال اینکه آن اعتقادی بودنش امامتش را القای خصوصیت می کنیم ولی..

پاسخ: البته عرض کنم خدمت شما این چیزی که اینجا هست می گوید که خداوند احتجاج می کند بر بندگان بحجة المعروفه. ما کان الله لیضل قوما معنایش از اضلال نه اینکه افراد را منحرف می کند این می گوید این در مقام احتجاج است. این که می خواهم به آن احتجاج کنم از این جهت که ما می گفتیم لیضلّ قوما معنایش این است که خداوند گمراه شدن بندگان بعد از بیان است. گمراه شدن بندگان بعد از بیان است. از این روایت استفاده می شود بحث گمراهی خارجی نیست بحث احتجاج خدا است. می گوید احتجاج خداوند شرطش این است که حجت معروفه مبینه باشد. و اضلال یعنی نسبت به ضلال دادن. یعنی اینکه خداوند افراد را ضال حساب کند. گمراه حساب کند. گمراه حساب کردن خداوند بعد از بیان است. یعنی خداوند در صورتی افراد را گمراه حساب می کند که ما یتقون را بیان کرده باشد. البته ممکن است ما بگوییم که این مربوط به یک معنا باز هم مربوط به امور اعتقادی است یعنی اینکه خداوند یک شخص را گمراه تلقی کند، گمراهی یک مرتبه شدیدی از انحراف است. یعنی می گوید خداوند حکم به کافر بودن افراد حکم به منحرف بودن حالا کافر هم نگوییم حکم اینکه از جهت اعتقادی اعتقادات لازم را ندارد در صورتی این حکم را صادر می کند که حتی یبین لهم ما یتقون. که آن چیزی که آنها باید از آن دوری کنند را انجام بدهد. معنایش این است که حکم به عدم ایمان، حالا اینجوری می گویم. شرط حکم خداوند به عدم ایمان، بیان از جانب شارع است. بیان از جانب شارع است. خب این بیان شاید مشکل باشد حتی قبح عقاب بلا بیان را به طور کلی بخواهیم اثبات کنیم از لا یضل بخواهیم القای خصوصیت کنیم و بگوییم که در واقع حکم به عاصی بودن هم متوقف بر بیان است. حکم به ضال بودن و متوقف بر بیان بودن این لازمه اش این نیست که حکم به عاصی بودن هم متوقف بر بیان است. با این اشکالی که هست شاید مشکل باشد باز بشود به این روایت تمسک کرد در بحث ما نحن فیه. البته می گویم باید مجموع این روایات را دید تا ببینیم چه استفاده می شود. خب این یک روایت. البته این روایت از جهت سندی هیچ اشکالی ندارد و صحیح السند است بدون هیچ شبهه ای.قرب الاسناد صفحه 376 رقم 1331

روایت دوم روایتی است که در محاسن جلد 1 صفحه 276 صفحه 389 با دو سند به حمزة بن طیار منتهی می شود که یک سند در آن ابان بن احمر است که بنابر تحقیق ثقه است و امامی. که ابان بن عثمان باشد. یک سند دیگر در آن ابن فضال است که حسن بن علی بن فضال است که خب آن در وثاقتش بحثی نیست ولی در مورد بقاء بر فتحی بودن و امثال اینها و آن بحث هایی که در مورد حسن بن علی بن فضال هست آن هست. علی ای تقدیر روایت تا حمزة بن طیار صحیح است و مشکل مشکل حمزة بن طیار هست که حالا آن را فردا صحبت می کنیم آقای حائری یک بحث هایی در مورد همین حمزة بن طیار در حاشیه دارد که حالا صحبت می کنیم.

فِی قَوْلِ اللَّهِ وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ قَالَ حَتَّی یُعَرِّفَهُمْ مَا یُرْضِیهِ وَ مَا یُسْخِطُهُ

عرض کردم محاسن جلد 1 صفحه 276 رقم 389. کافی جلد 1 صفحه 163 رقم 3 توحید صفحه 411 رقم 4. این مشکلی در این روایت اگر باشد در مورد حمزة بن طیار است.

خب یک چیزی شبیه به همین وارد شده است و این در کافی جلد 1 صفحه 163 رقم 5 و توحید صفحه 414 رقم 11.

حمّاد عن عبد الاعلی، تا حماد آن صحیح است. یونس عن حماد است ولی آن حماد ای که یونس از او نقل می کند می تواند حماد بن عیسی یا حماد بن عثمان باشد. به نظرم مشابه این سند در جاهایی هست حماد بن عثمان است. عین همین سند یونس عن حماد بن عثمان عن عبدالعلی در بعضی سندها دیده ام مشابه این. حالا ان خیلی مهم نیست حماد بن عیسی یا حماد بن عثمان باشد تا آنجا گیری ندارد. گیر در عبدالاعلی است.

حماد عن عبدالاعلی قال قلت لأبی عبدالله علیه السلام اصلحک الله

این تعبیر اصلحک الله تعبیری است که الآن شاید یک مقداری نامأنوس باشد ولی آن موقع یک تعبیر مرسومی بوده است که اصلحک الله را به کار می برده اند و نشانگر این تعبیر عمومی بوده است که خدا خیرت بدهد.

سوال: راجع به امامت نیست خدا انشاءالله برگرداند این خلافت را به مسیر اصلی خودش

پاسخ: نه. اصلحک الله یک تعبیر عامی بوده است. خدا خیرت بدهد. این در همین جمله بندی که در عرف متعارف خودشان در بین خودشان به کار می برده اند همان را هم استفاده کرده اند.

هل جعل فی الناس أداة ینالون بها المعرفة؟ فقال: «لا» قیل: فهل کلّفوا المعرفة؟ قال: «لا، علی اللّه البیان لٰا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلّٰا وُسْعَهٰا «11» و لٰا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلّٰا مٰا آتٰاهٰا

این تکه، تکه ای بود که در بحث سابق بود. یک ذیل دارد و بحث ما در مورد ذیل آن هست.

قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ قَالَ حَتَّی یُعَرِّفَهُمْ مَا یُرْضِیهِ وَ مَا یُسْخِطُهُ‌

این روایت با تفصیل بیشتری در تفسیر عیاشی هم وارد شده است. در تفسیر عیاشی یک چیزهای دیگری هم ذیل این روایت دارد. مراجعه کنید. در این یک بحث در مورد مفاد این دو روایت خب یک صحبتی داریم. حالا در مفادش بعدا صحبت می کنم. یک بحث سندی هم داریم که اولا این عبد الاعلی کیست؟ آیا عبد الاعلی بن اعین است یا عبد الاعلی آل سام این دو تا یکی هستند یا نیستند؟ ثقه هستند یا نیستند؟ این بحث هایی است که وجود دارد. من اجمالا عرض کنم که ما در جای خودش این مطلب را ثابت کردیم که عبد الاعلی بن اعین با عبد الاعلی مولا آل سام یکی است. و این دو تا یکی هستند و امثال اینها. الآن نمی خواهیم آن بحث ها را دنبال کنیم. بحث عمدتا در بعضی نکات خاصی که آقای حائری اینجا مطرح کرده اند مطرح می کنیم من جمله اینکه آیا می شود این عبد الاعلی را شناخت یا نمی شود شناخت؟ بنابر اینکه عبد الاعلی بن اعین و عبد الاعلی مولا آل سام دو تا باشند. اگر یکی باشند تقریبا اینکه در این طبقه غیر از این دو تا شخص معروفی که به او منصرف باشد روشن است. بنابر اینکه این

دوتا عنوان عبد الاعلی بن اعین و عبد العلی مولا آل سام دو نفر باشند بحث را مطرح کنیم آیا اینجا قرینه ای برای شناخت این شخص وجود دارد یا وجود ندارد؟

سوال: روایت اول از امام جواد است یا امام رضا؟

پاسخ: از امام رضا است.

سوال: دخلت علیه بالقادسیه.

پاسخ: قبل از آن امام رضا است. نه، دخلت علیه بالقادسیه می گوید قبلا زمان امام در امام کاظم هم من وارد شدم در همین جا هم همین سوال را کردم و امام کاظم هم معرفی کرد و بعد هم شما بود و بعد بحث بچه دار شدن و این اصلا بحث های علاوه بر اینکه به قرینه قبل هم مراد امام رضا است و این بحث هایی که در مورد بچه دار شدن و اینها، البته امام جواد از جهتی می تواند آن دو تا بودن آن دو تا بودن در مورد امام جواد آن بحث است که محمد حالا در بعضی از روایت های بدوی آن بحث داریم آن بحث محمد و اینها. ولی این ظاهر تعبیر قبلش این است که مراد امام رضا است.

سوال: امام هادی علیه السلام

پاسخ: سید محمد برادر امام هادی علیه السلام.

سوال: سید محمد فرزند امام هادی علیه السلام است

پاسخ: بله فرزند امام هادی علیه السلام است.

اصلا آن اشتباه کردم. آن که مورد بحث بوده است مال فرزند امام هادی است و ابتدا خیلی ها تصور می کردند که ایشان امام بعدی است که حالا در روایت های بعدی مسئله هم می خوانیم روایتی در مورد امامت چیز هست ولی از ابو جعفر و محمد از دنیا می رود.

سوال: ..

پاسخ: نه در عراق دو امامزاده هست که از امام ها برای عرب ها مهم تر است. حضرت ابالفضل است و سید محمد هست این دو تا. و خیلی وقت ها صدام و اینها موقعی که می خواستند هم قسم بشوند حضرت ابالفضل انگار رفتند. البته اینها نسبت به این می گویند که کمرت را می شکند و خوب میکند امامزاده سید محمد و امام زاده حضرت ابالفضل خیلی در میان عراقی ها اارزش و قرب ویژه دارند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد